توحيد در عبادت

(يكتاپرستى)

محمدباقر شريعتى سبزوارى

در مباحث پيش, بعضى از انواع توحيد را نام برديم و درباره هر يك توضيحات مختصرى داديم. در اين شماره به توحيد در عبادت كه مهم ترين بُعد از ابعاد توحيدى است, مى پردازيم. اما قبل از بيان آن, بايد دانسته شود كه عبادت چيست و ملاك در عبوديت چه چيزى است؟

معنا و ملاك در عبوديت

معناى عبادت آن چنان كه بايسته است شكافته نشده است, بلكه بيشتر افراد به همان مفهوم لغوى اكتفا كرده اند. در صورتى كه هر واژه اى همان گونه كه داراى مفهوم حقيقى و موضوع له واقعى است, مى تواند يك سلسله مصاديق مجازى هم داشته باشد. به همين دليل بعضى از متخصصان لغت سعى دارند يك كلمه را در مفهومى عام به كار ببرند تا تمام مصاديق حقيقى و مجازى آن را در بر بگيرد. شايد بدين اعتبار, لغت شناس قرن پنجم هجرى, راغب در المفردات مى نويسد: (اَلعُبوديّةُ, اِظهار التذلّل والعِبادةُ, اَبلغُ مِنها لاَنّها غاية التذلّل; عبوديت, اظهار ذلت, و عبادت منتهاى خضوع و ابراز بندگى مى باشد و چنين خضوعى جز در برابر كسى كه نهايت تفضل و احسان را كرده نشايد.)

بى شك همه مى دانيم كه اظهار ذلت و خضوع و اطاعت, معناى حقيقى عبادت ـ كه معادل پرستش در فارسى است ـ نمى باشد. شواهد و قراين ذيل نشان مى دهد هر خضوع و تذللى عبادت نيست.

الف) خضوع و نهايت تذلل فرزندان در برابر والدين و شاگرد در برابر استاد, مطلوب است ولى عبادت شمرده نمى شود. گرچه ممكن است مجازاً اطلاق شود; چنان چه در حديث آمده: (من اَصغى اِلى ناطق فَقَد عَبَدَه;1 هركس به سخنان گوينده گوش فرا دهد, تحقيقاً او را عبادت كرده است). در صورتى كه گوش دادن به سخنرانى گويندگان در عرف عرب و عجم, پرستش ناطق نيست و از سنخ بت پرستى نمى باشد.

ب) سجده كرده, نهايت خضوع و تذلل است, ليكن عبادتِ اصطلاحى نيست, به دليل اين كه سجده ملائكه بر آدم, عبادت آدم نبود. قرآن كريم مى فرمايد: (ورفع اَبَويه عَلَى العَرش وَخَرّوا لَه سُجّداً;2 حضرت يوسف, پدر و مادرش را بالاى تخت برد و آنان (همراه برادرانش) بر وى سجده كردند); يعنى منتهاى خضوع و احترام را به عمل آوردند.

بدون ترديد سجده در قالبِ عبادت نبود, چرا كه حضرت يوسف و حضرت يعقوب هرگز به شرك تن در نداده و راضى نمى شدند.

برخى از محققان فرهيخته, عبادت را معنا كرده اند كه گفتار آنان را مى آوريم.

1. امام خمينى(ره): ستايش كسى را كه خدا نام دارد, در عربى, عبادت و در فارسى, پرستش مى گويند; خواه خداى بزرگ باشد و يا خداى كوچك.

2. مرحوم شيخ جواد بلاغى مى نويسد: عبادت عبارت است از عملى كه حاكى از خضوع انسان در برابر كسى باشد كه او را (اِله) اتخاذ كرده تا از اين ره گذر حق برترى او را به دليل داشتن مقام الوهيت ادا كند.3

3. مرحوم كاشف الغطاء مى نويسد: (مطلق خضوع و خشوع و اطاعت, عبادت محسوب نمى شود; چنان چه اصحاب لغت گفته اند, زيرا در اين صورت تمام بردگان و خدمت گزاران حكومت ها بلكه پيامبرانى كه در برابر والدين خضوع كرده اند, بايد كافر باشند.)4

4. مرحوم آيةاللّه خوئى مى فرمايد: (العبادة انما يتحقق بالخضوع لشىء على انه ربُّ يُعبد;5 عبادت در صورتى تحقق پيدا مى كند كه انسان در برابر چيزى به عنوان ربّ و پروردگارى كه قابل پرستش مى داند, خضوع كند).

بنابراين, پرستش عبارت است از خضوع عملى و قولى در برابر چيزى به ملاك الوهيت و يا به دليل اعتقاد به ربوبيت. لا اله الا الله يعنى هيچ خدايى جز الله نيست. اگر با شنيدن اين شعار, بت پرستان عليه پيامبران بسيج مى شدند, بدين علت بود كه با اين شعار, از خدايان آنان نفى الوهيت و ربوبيت شده بود و در مقام نفيِ مجردِ خضوع و احترام نبود.

يكتاپرستى

يكتاپرستى از مهم ترين اركان رسالت پيامبران در تمام عصرها و نسل ها بوده است, بلكه اصل مشترك تمام اديان الهى معرفى شده است. با اين كه مسلمانان به فرقه هاى مختلف كلامى و مذهبى انشعاب پيدا كرده اند, ولى موضوع توحيد در عبادت را اصلى مسلّم و روشن مى دانند و در آن هيچ گونه اختلافى ندارند. اگر معتزله در توحيد افعالى با ساير فرقه ها اختلاف نظر دارند و يا گروه اشاعره در توحيد صفات و عدل الهى با معتزله و شيعه مخالف مى باشند, ليكن در يكتاپرستى, وحدت نظر دارند, چرا كه يكتاپرستى در سرلوحه برنامه هاى تمام پيامبران قرار داشته است. قرآن اين حقيقت را در جاى جاى قرآن براى تك تك رسولان ذكر كرده است: (ولقد بعثنا فى كل امّةٍ رَسولاً اَنِ اعْبدوالله وَاجْتَنبوا الطاغوت;6 در ميان هر قوم و ملتى رسولى را مبعوث كرديم تا مردم خدا را بپرستند و از طاغوت دورى كنند.)

تقدّم و تأخّر توحيد و شرك

بعضى از جامعه شناسان اديان, اين بحث را مطرح كرده اند كه آيا ابتدا مذهب شرك در ميان جوامع دينى بوده و سپس توحيد پديد آمده يا عكس آن صادق است؟

در اين باره دو نظريه وجود دارد: يكى اين كه ابتدا مذهب شرك پديد آمد و به تدريج مذهب توحيد پيدا شد. در واقع توحيد, تكامل يافته پديده شرك است. شاهد اين مدعا كثرت خدايانى است كه باستان شناسان از ويرانه هاى ماقبل تاريخ به دست آورده اند.

در مقابل اين دسته, جمع كثيرى نيز بر اين باورند كه نخست, توحيد ظهور كرده و مذهب شرك, انحرافى است كه از مذاهب توحيدى پديد آمده است.

از عصر آدم و حوّا تا ظهور خاتم انبيا, در هر مقطعى كه پيامبرى آمده, مردم را به سوى توحيد دعوت كرده است, ولى با گذشت زمان, امت ها منحرف شده به بت پرستى روى آورده اند, چرا كه عقل و فطرت و وجدان انسان طالب يكتاپرستى است و هرچه بر علم و عقل بشر افزوده مى شود به توحيد نزديك تر مى شوند. تثليث در عين وحدت, به واقع نوعى بازگشت اربابان كليسا به سوى توحيد در عبادت است, زيرا تثليث يك نوع شرك محسوب مى شود و با فطرت و برهان سازگار نيست. وجدان بيدار و عقل تكامل يافته نيز آن را نفى مى كند و همين دليل عقب نشينى و توحيد روحانيون مسيحى مى باشد. شاهد ديگر اين كه در تمام ادوار بت پرستى, حتى منكران خدا هم در بن بست ها و مواقع اضطرار, خدايان خود را رها كرده به خداى خالق جهان متوسل شده و مى شوند.

علل پيدايش بت پرستى

خداجويى و خداخواهى يك امر فطرى است, اما بايد ديد چه عواملى باعث پيدايش مذاهب بت پرستى شده است؟

يافتن عوامل اصلى و ريشه هاى بت پرستى در بين اقوام و ملل, كارى بس دشوار و پيچيده است, چرا كه با نبود وسايل ارتباط جمعى نمى توان آن را مولود فرهنگ ها به حساب آورد, زيرا تنوع بت ها و تفاوت هاى طبيعى و جغرافيايى و وجود فرهنگ هاى گوناگون, نشان دهنده ريشه هاى مختلف بت پرستى است. از اين رو جامعه شناسان نظريات گوناگونى در اين زمينه اظهار كرده اند, ليكن هيچ كدام دليل روشن و قاطعى براى ثبات مدعاى خود نياورده اند, ما در اين جا فقط به نقل نظرات حدسى و قراين تخمينى بسنده مى كنيم.

1. شايد بتوان اظهار كرد كه نخستين گرايش به شرك و چند خدايى, در عصر جاهليت بوده است, زيرا مردم آن زمان تصور مى كردند كه هر نوع از موجودات طبيعى تحت تدبير خدايى خاص قرار دارد; به اين معنا كه موجودات و حوادث نيكو و مفيد را مستند به خداى خيرات مى دانستند و زشتى ها و حوادث زيان آور را به خداى بدى ها و شرور نسبت مى دادند و بدين ترتيب قائل به دو مبدأ بودند: يكى (اهريمن) كه او را از ترس مى پرستيدند و ديگرى (يزدان) كه براى جلب منافع و رحمت, او را پرستش مى كردند.

2. مظاهر طبيعت: بعضى ديگر از انسان ها چون مى ديدند كه نور و حرارت خورشيد و روشنايى ماه و ستارگان در پديده هاى زمينى و حيات انسانى اثر محسوسى مى گذارد, بنابراين با خود انديشيدند كه اين مظاهر, نوعى ربوبيت و پرورش دهندگى به موجودات زمينى دارند.

3. سنخيت عابد و معبود: بعضى ديگر نيز به دليل حس محسوس پرستى و ميل به داشتن معبود محسوس و قابل لمس, براى خدايان مفروض خود, مجسمه ها و نشانه هاى سمبوليك ساختند. ولى به تدريج خود بت ها در ميان مردم عامى و كوته فكر جنبه اصالت در عبادت پيدا كردند و هر ملت و قبيله اى ـ به فراخور فكر و فرهنگى كه داشتند ـ مراسمى براى احترام و پرستش بت ها و هياكل وضع كردند تا مگر فطرت خداپرستى آنان ارضا شود. از اين رو بت ها را به جاى معبود حقيقى گماشتند. ضمن اين كه به تمايلات حيوانى و هوس هاى درونى نيز رنگ تقدس بخشيدند. اكنون نيز برگزارى اين نوع جشن ها توأم با رقص و پاى كوبى و ميگسارى با عنوان (مراسم مذهبى) در ميان بت پرستان رايج است.

افزون بر تمام اين عوامل, اصولاً جباران و قدرت مندان به خاطر روحيه سلطه گرى و برترى جويى, از افكار و عقايد توده هاى عوام سوءاستفاده كرده و فرهنگ شرك آميز را در ميان آنان ترويج و تلقين مى كردند تا خود را بر كرسى ربوبيت و الوهيت بنشانند. طبيعى است بشرى كه بت سنگى را قابل پرستش مى داند, براى پرستيدن انسان هاى قدرت مند آماده تر خواهد بود.

بت پرستى در نگاه علامه طباطبائى

مرحوم علامه طباطبائى در الميزان درباره علل پيدايى بت پرستى مطالبى دارد كه به صورت فشرده قسمت هايى از آن را مى آوريم.

انسان به حكم عقل و فطرت در زندگى اجتماعى, مطابق قانون عليت و معلوليت و ساير قوانين كلى كه از مجموع جهان گرفته, حركت مى كند و به همين دليل براى جهان هستى مبديى حكيم, زنده و خلاق معتقد است. در پى اين ادراك, دريافته كه خالق حكيم از آفرينش انسان و جهان هدفى را دنبال مى كند. بنابراين طبيعتاً در برابر اين قدرت حكيم بايد به خضوع و پرستش بپردازد. ساده انديشانى كه اعتقاد به خداى حكيم و زنده نداشتند و ندارند, جهان را بى هدف و پوچ مى پندارند و بر اين باورند كه اين روزگار است كه ما را مى ميراند و زنده مى كند. بى گمان صاحبان اين پندار جز رسيدن به آرمان هاى حيوانى, هدفى نخواهند داشت. در واقع اينان دهر و طبيعت را محور همه تحولات مى پندارند, به همين دليل هواى نفس را معبود خويش قرار مى دهند. قرآن مى فرمايد: (اَفَرَءيْتَ مَن اتَّخَذَ اِلهه هَواه;7 آيا نديدى كسى را كه اله خود را هواى نفسش قرار داده است.)8

كسانى كه به خلاق حكيم و زنده عقيده مندند, به علت ساده انديشى, محسوس پرستى و علاقه به زرق و برق دنيا براى آرمان هاى خيالى و معنوى خود, هرچند مصداق در جهان ماده نداشت, چهره به تصوير كشيده و آن چه در ظرف انديشه و تعقل داشتند, شكل محسوسى به آن دادند و سعى كردند حتى براى خداى جهان نخست شكل خيالى و صورت حسى بدهند سپس او را پرستش كنند.

همواره غالب خداپرستان, جداى از عالم ماده, يك صورت مبهم و خيالى به ذات اقدس متعال مى دهند به گونه اى كه هرگاه توجه به خداى متعال پيدا مى كنند آن صورت مبهم و غير مادى به حوزه ذهن منتقل مى شود, ولى موحدان در سايه تعليمات دينى نفى و اثبات منطقى, معرفت خالصى به دست مى آورند; مانند اين كه خدا شبيه و نظير و مثل و مانند ندارد, قدرتش از سنخ قدرت مخلوق نيست, علمش مانند علم عالمان نمى باشد, بلكه علمش عين ذات است. با وجود اين, به ندرت اتفاق مى افتد كه موحدان در مقام توجه به ذات الهى, صورتى را ترسيم نكرده باشند. قرآن از قول شيطان نقل مى كند: (فبعزتك لاُغوِينَّهم اجمعين\* الا عبادك منهم المخلصين;9 به عزت تو سوگند كه همگان را گم راه كنم, مگر آن ها كه از بندگان مخلص تو باشند.)

آرى, انسان همواره در پرتگاه تجسم امور معنوى است, ميل دارد معقولات را در قالب محسوسات بريزد و صورت جسمانى بدهد.

حالت تجسم گرايى و محسوس پرستى, اختصاص به عصر جاهليت ندارد, هم اكنون مجسمه سازى, يادگار دوران وثنيت و بت پرستى است. گرچه امروز به شكل يادواره و يادبود و تعظيم بزرگان درآمده است, ليكن در گذشته رؤساى قبايل كه پرستش مى شدند, وقتى مى مردند مجسمه و تصاوير آنان را مى پرستيدند.

فرعون شخصاً بتى را مى پرستيد و خود نيز معبود قومش بود; قرآن كريم مى فرمايد: (وقال الملأ من قوم فرعون اتذر موسى وقومه ليفسدوا فى الارض و يَذرَك وآلهتك;10 درباريان و سردمداران قوم فرعون گفتند: آيا موسى و قومش را به حال خود واگذار مى كنى تا در زمين فساد كرده و شخص تو و معبودهايت را رها كنند؟)

ييكى از قراين روشن بر نهادى بودن توحيد در عبادت اين است كه بشر مجسمه ها و تمثال هايى را براى پرستش مى سازد, ولى هرگز براى خدا تمثال و تصويرى نساخته است. اينان براى هر نوعى از انواع موجودات جهانِ طبيعت, رب النوعى باور داشتند, ولى براى رب الارباب تصويرى در نظر نمى گرفتند.

بشر, ماه و خورشيد, رعد و برق و زلزله و طوفان را از بيم و طمع پرستيده است, ليكن در بن بست ها و خطرات به خداى غيبى پناه مى آورده. بسيارى از آنان همواره بت ها را شفيع قرار مى دادند و از آنان درخواست حاجت مى كردند. اگر درخت كهن و زيبايى را مشاهده مى كردند, دست توسل به سوى او دراز مى كردند و سنگ زيبا و كوه سبز و خرم را مى پرستيدند. همه اين ها از باب اشتباه در مصداق و فقدان فرهنگ دينى و عقلانى بودن است; مانند گرسنه اى كه براى سير شدن از خوردن خاك نيز دريغ ندارد.

توحيد در عبادت و آزادى

انبيا نيامده اند تا روح پرستش را در افراد بشر ايجاد كنند, بلكه مبعوث شده اند تا اين ميل باطنى را به سوى معبود راستين هدايت كرده و بشر را از اسارت و بردگى نجات دهند. به همين دليل توحيد در عبادت, تأمين كننده آزادى هاى فردى و اجتماعى است. تكرار (اياك نعبد واياك نستعين) در نماز در تثبيت همين معنا است. تنها تو را مى پرستيم و فقط از تو كمك مى خواهيم با اين شعار, نمازگزار هر نوع پرستش را محكوم مى كند.

بت پرستى, كانون تمام خرافات و بدبختى هاى بشر ديروز و امروز است. هر نوع توسل و تشبّث به غير خدا و اعتقاد به تأثير استقلالى آن, يك نوع عمل نادرست و اعتقاد مشركانه است. حتى خضوع و كرنش در برابر غير خدا به طمع جلب منافع مادى نيز شرك خفى محسوب مى شود. از اين رو پيامبران خدا موحدان را به اخلاص دعوت كرده و سخت بر آن پاى فشرده اند و مبارزه آنان بيشتر با فرهنگ شك و مشركان بوده است, چرا كه مشركان به الوهيت, ربوبيت, رازقيت و حاكميت موجوداتى جز خداى متعال عقيده داشتند. بسيارى از آنان به يگانگى الهى در ذات و آفرينندگى معتقد بوده اند, ولى در مرتبه نازل تر خدايان ديگرى را مى پرستيدند و گمان مى كردند كه اداره و تدبير جهان را مستقلاً به عهده دارند و مى توانند ضررى را برطرف و سودى را جذب نمايند. و بعضاً بر اين باور بودند كه بت ها واسطه و شفيع ما پيش خداوند مى باشند. قرآن اين پندارها را پوچ و باطل مى شمارد و مى فرمايد: (فاعبدِ الله مخلصاً له الدين;11 خدا را با خلوص عبادت كن و دين خود را براى او خالص گردان). و نيز مى فرمايد: (والذين اتخَذوا مِن دونه اولياء مانعبدهم الا ليقرّبونا الى الله زلفيً… ان الله لايهدى من هو كاذب كَفّار;12 و كسانى كه غير از خدا را سرپرست و اوليا گرفتند, گفتند: ما اينان را نمى پرستيم مگر براى اين كه به خدا تقرب خاصى پيدا كنيم, ليكن تحقيقاً خدا كسى را كه دروغ گو و كافر باشد, هدايت نمى كند.)

بندگى و پرستش حق تعالى تنها در قالب نماز و روزه و حج و زكات نيست, بلكه شامل هر نوع اطاعت و تسليم و تعبد به انگيزه الوهيت مى شود. مى فرمايد: (اَلا لِله الدينُ الخالص;13 دين خالص و ناب از آنِ خداست). بندگان بايد بدون قيد و شرط در برابر اوامر و نواهى الهى تسليم و از هرگونه شرك اعتقادى و عملى و آميختن دستورات الهى با انگيزه هاى نفسانى اجتناب كنند. بى شك, مشركان كارهاى خود را رنگ دينى مى دادند و مى گفتند: ما نمى توانيم خدا را به گونه مستقيم پرستش كنيم, ما كجا و رب الارباب كجا, ما بايد از طريق مظاهر قدرت به خدا تقرب جوييم و چون به مظاهر قدرت دستشان نمى رسيد, مجسمه ها و تصويرهايى براى آنان ساخته و آن ها را پرستش مى كردند. صاحبان بتكده و بت سازها براى رونق بازارشان از مردم ساده دل استفاده كرده و آنان را در بى خبرى نگه مى داشتند.

مذاهب بت پرستى

ساختن مجسمه انسان, مردم را به فكر انداخت كه براى خدايان نيز بت بسازند. بنابراين هر دسته به راهى رفتند و هركس يكى از جنبه هاى تدبير عينى عالم را كه در نظرش مهم مى نمود, گرفت و به پرستش آن روى آورد و بدين ترتيب مذاهب گوناگون بت پرستى به وجود آمدند.

قاطنى ها در ساحل دريا زندگى مى كردند و دريا را مى پرستيدند تا از نعمت هاى آن بهره مند و از طوفان محفوظ بمانند. گروهى نيز ملائكه, جنيان و ستارگان ثابت و سيار و به خصوص ستاره (شعرا) را معبود خويش قرار داده بودند و آن را مى پرستيدند. قرآن مى فرمايد: (وانه هو ربّ الشِعرى;14 و او است پروردگار ستاره شِعرى). اين نوع پرستش ها غالباً براى جلب منافع و رفع خطر انجام مى گرفت.

صابئى15ها بر اين باور بودند كه تمام تحولات طبيعت هم چون زلزله, طوفان, چشمه سارها آتش فشان ها معادن و برف و باران, مولود حاكميت ماه و خورشيد و ستارگانى چون: عطارد, زهره, مريخ, مشترى و زحل مى باشد. اين گروه براى هر كدام روحى قائل بودند كه به يمن آن, تدبير قسمتى از جهان را به عهده گرفته اند. اعتقاد به احكام نجوم از همين عقيده سرچشمه مى گيرد و اين ها را واسطه بين خدا و خلق مى پنداشتند.

برهمائى يكى از مذاهب اصيل و شايد قديمى ترين مذاهب شرك و بت پرستى در جهان محسوب مى شود. در دائرةالمعارف بستانى آمده است كه (برهم) اولين معبود بلكه بزرگ ترين معبود هندوها است. هنديان معتقد بودند: (برهم) اصل تمام موجودات بوده و خود موجودى است غير متغير و درك ناشدنى و ازلى مطلق, كه مخلوقات را به اراده خود به صورت دفعى خلق كرده است.16

مذهب بوديه, اصلاح شده مذهب برهمنى است كه منسوب به بوذا (بودا) مى باشد. وى معتقد به تناسخ بود و عقيده داشت بدن چون مركّب است, دست خوش فنا است, اما روح چون بسيط است, ماندگار است و پيوسته از هر بدنى به جسم ديگرى وارد مى شود.17

بت پرستى در عربستان

در سرزمين عربستان نيز بت پرستى رايج بود. اعراب, اولين قومى بودند كه اسلام با آنان به مبارزه برخاست. به دليل اين كه بت پرستى انواع گوناگونى داشت, قرآن نيز به شيوه هاى مختلف با آنان مبارزه كرد. نهضت حضرت محمد بر ضد شرك و بت پرستى, تداوم حركت پيامبران به ويژه حضرت ابراهيم خليل بود. رسول اكرم(ص) به يارى قرآن, مبارزه تبليغى خود را آغاز كرد و با هر نوع بت پرستى به شيوه خاصى وارد عرصه نبرد شد, كه در زير به نمونه هايى اشاره مى كنيم.

ييكم ـ هم سويى با مشركان: (قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواءٍ بيننا وبينكم ان لانَعبد الا الله ولا نشرك به شيئا ولايتخذ بعضنا بعضاً اربابا من دون الله فان تولّوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون;18 بگو: اى اهل كتاب بياييد در نقطه مشترك با هم يكى باشيم; آن كه جز خدا را نپرستيم و هيچ چيز را شريك او قرار ندهيم و بعضى از ما بعض ديگر را سواى خدا به پرستش نگيرد).

دوم ـ پيكار با شرك در ربوبيت: گروهى از اهل كتاب, احبار و رهبان را ارباب خود تلقى كرده, آنان را بخشنده گناهان مى شمردند و از آن ها درخواست حاجت مى كردند. قرآن به آنان گوشزد مى كند كه بياييد يك ديگر را ارباب خود قرار ندهيم.

آن چه منافات با توحيد در عبادت دارد, اين است كه براى مظاهرِ اسما و صفات الهى, نقش مستقلى در تأثير بدانيم وگرنه خورشيد و ملائكه بدون ترديد نقشى در حيات انسان و ساير موجودات دارند, ليكن سبب مستقل و عامل اصلى نمى باشند. بعضى مشركان وقتى دعاى پيامبر را مى شنيدند كه با كلمات الله و رحمان و رحيم, خدا را مى خواند, مى گفتند: بنگريد به اين صابئى كه ما از عبادت دو نوع خدا نهى مى كند و خودش چند خدا را مى پرستد.19

قرآن به اين پندار جواب مى دهد: (قل ادعُوا الله اوِ ادْعُوا الرحمان اَيّاً ما تدعُوا فله الاسماء الحسنى;20 بگو: چه خدا را بخوانيد چه رحمان را بخوانيد, هر كدام را كه بخوانيد, نام هاى نيكو از آن او است) و با توحيد در عبادت منافاتى ندارد, چرا كه اسما و صفات, اشاره به ذات يگانه و مسماى واحد است. در واقع يك حقيقت بيش نيست اما نام هاى گوناگون دارد. مظاهر اسما و صفات را پرستش كردن , با توحيد عبادى در تضاد است. فرشتگان بندگان شايسته خدا هستند و مطيع بى قيد و شرط او مى باشند: بَلْ عِباد مُكرمون لايَسبقونَه بِالقول و همْ بِاَمره يَعملون;21 فرشتگان در سخن بر او پيشى نمى گيرند و هر كدام به امر خدا سامان دهنده و مسئول يك كارى هستند.)

سوم ـ مبارزه غير مستقيم: پيامبر(ص) از طريق بيان تاريخ پيامبران گذشته و برخوردشان با بت پرستان, به صورت غير مستقيم با مشركان مبارزه مى كرد. مانند: جريان حضرت ابراهيم با خورشيد و ماه و ستاره پرستان و هم چنين شكستن بت ها و تبر را به گردن بت بزرگ گذاشتن و مردم را به تفكر واداشتن و آياتى كه بت پرستان و نياكانشان را محكوم مى كند. قرآن مى فرمايد: (اُفّ لكم ولما تعبدون;22 بيزارم از شما و از آن چيزهايى كه سواى الله مى پرستيد, آيا به عقل درنمى يابيد؟)

نياز انسان به معبود واقعى

بشر مى تواند بدون اعتقاد به آفريدگار جهان زندگى كند, ليكن بدون اتخاذ معبود مقتدر و اله مقدس نمى تواند به حيات خود ادامه دهد و به همين دليل در هيچ زمانى بدون خداى معبود نبوده و نخواهد بود. گاهى (بت هاى بى جان) را پرستيده و زمانى (علم) را معبود خويش قرار داده است و بعضاً (وطن) و (خلق) را. اما به مقتضاى عقل و فطرت, هميشه در پى معبود كامل و قدرت بى انتها يعنى خداوند متعال است. بسيارى از كسانى كه غير خدا را اله و معبود خويش قرار داده اند, در هنگام سختى ها, بلايا و بن بست ها و قطع اميد از تمام معبودهاى پوچ, به خداى حى لايزال متوسل شده اند. اما پس از رفع خطر دوباره راه شرك و بت پرستى را پى گرفته اند.

به قول مولوى:

بد گهر را علم و فن آموختن

دادن تيغ است دست راهزن

علم و مال و منصب و جاه و قران

فتنه آرد در كف بد گوهران

از قضا زان فرض شد بر مؤمنان

تا ستانند از كف مجنون سنان

آن چه منصب مى كند با جاهلان

از فضيحت كى كند صد ارسلان

تيغ دادن در كف زنگى مست

به كه افتد علم را ناكس به دست

پيامبر اسلام, علم و دين را همراه ساخته و جدا شدن هر كدام را از ديگرى خطرناك توصيف فرموده است: (العلم والدين توأمان اذا افترقا احترقا; علم و دين همراه و قرين هم هستند. هرگاه از هم جدا شوند, آتش سوزى به بار مى آورند.)

در جنگ جهانى دوم, علم از دين جدا شد و اين همه ويرانى به بار آمد. اگر خدا معبود بشر بود, اين گونه فاجعه ها رخ نمى داد; اين نوع ويرانى ها و نابسامانى ها, مولود انحراف انسان ها از معبود حقيقى و روى آوردن به معبودهاى كاذب و بشرى است, معبود ايده آل, آن قدرت مافوق طبيعت است كه در گرفتارى ها و بن بست ها و نيازها بتواند فريادرس انسان باشد و به هنگام ارتكاب جنايت هاى ضد وجدان و انسانيت عذرش را پذيرفته و از جنون ندامت او را نجات دهد. انسان هر معبودى كه انتخاب كند, يا از جنس خودش است و يا پست تر از خودش. آن چه كه مسلّم است, در نهاد تك تك بنى آدم روح خضوع و كرنش و پرستش نهاده شده است. اگر در سايه تربيت دينى, خدا را معبود قرار بدهد, از هر گونه ذلت و بدبختى نجات پيدا مى كند; زيرا در غير اين صورت به هر معبودى متوسل و گرفتار خرافه پرستى مى شود, چرا كه تا حس خداپرستى و الوهيت خواهى و توسل به قدرت غيبى او اقناع نشود, آرام نمى گيرد. در واقع هم چون كودك گرسنه اى است كه اگر شير و غذاى مناسبى پيدا نكند, از خوردن خاك گرفته تا علف و حيوان مرده, دريغ ندارد.

كسى كه در بن بست ها به فال حافظ و يا گفتار غيب گويان روى مى آورد, به دليل اين است كه هنوز توحيد در عبادت را دريافت نكرده است. اگر توحيد در عبادت را با تمام ابعادش باور كند و ايمان داشته باشد, قطعاً به دنبال فال حافظ نخواهد رفت, چرا كه حافظ چندين سال است از دنيا رفته, از سرنوشت خود اطلاعى ندارد تا چه رسد به سرنوشت ديگران.

گفته اند: يكى از روشن فكران فالى زد و شعر ذيل آمد:

در هوا چند معلق زنى و جلوه كنى

اى كبوتر نگران باش كه شاهين آمد

با ديدن اين شعر, روزگارش سياه شد, چون ايمان به گفتار حافظ داشت, همواره به انتظار رسيدن شاهين قضا نشست تا بيايد و او را از مركب حيات پياده كند.

انسان در راه معبودش از هيچ گونه فداكارى دريغ ندارد. اگر معبودش زن يا وطن باشد و يا به مكتب و مرامى عشق بورزد و يا به پير و مرشدى دل بستگى داشته باشد, حاضر است در راه او جانش را نثار و زندگى اش را تباه كند.

عاشق همواره كور و كر است, مآل بين نيست, وصل محبوب براى او هدف است, از هر وسيله اى براى رسيدن به معشوق استفاده مى كند, چرا كه از ديدگاه او هدف, وسيله را توجيه مى كند. مگر عشق به خدا و اولياى خدا باشد كه توأم با دين خواهد بود. حضرت امام حسين(ع) عاشق خدا و دين خدا بود. مى خواست دين بر زندگى مسلمان ها حكومت كند.

مرز توحيد و شرك

علامه شهيد مطهرى پس از بيان مراتب و درجات شرك, تحليل جالبى با عنوان مرز ميان توحيد و شرك دارد كه خلاصه آن را در اين جا مى آوريم تا موجبات بصيرت بيشتر خوانندگان را فراهم آورد.

اعتقاد به موجودى غير از خداوند متعال, شرك ذاتى نمى باشد; چنان چه هواداران برخى از وحدت وجودى ها گفته اند, زيرا اين موجودات آفريده هايى هستند كه وابسته به او مى باشند نه هم طراز و در عرض او. همان گونه كه عقيده به تأثير مخلوقات و عوامل طبيعت در زندگى نيز شرك در خالقيت نيست (آن گونه كه اشاعره و جبريون مى گويند), چرا كه مخلوقات از نظر هستى استقلال ذاتى ندارند, در تأثير نيز مستقل نيستند, بلكه وابسته به او هستند و از او مدد مى گيرند.

اگر براى مخلوقات تأثير مستقلى باور داشته باشيم و بگوييم جهان طبيعت در برابر خداوند متعال هم چون ماشين و يا ساعتى است كه مخترع مى سازد, تنها در پيدايش نيازمند او است, ليكن پس از تكميل و ساخته شدن, احتياجى به خالق ندارد و آن دستگاه به كار خود ادامه مى دهد, گرچه سازنده از دنيا رفته باشد. اين همان اعتقاد به تفويض است كه خود نوعى شرك محسوب مى شود.

ما معتقديم موجودات در حدوث و بقا نيازمند خدا هستند. اعتقاد به قدرت و تدبير موجودات مافوق طبيعى و تأثير آن ها در جهان طبيعت به فرمان و اذن خدا و نيز شرك محسوب نمى شود [آن گونه كه وهابيان مى پندارند] بلكه عقيده به عدم تأثير علل و عوامل از بدترين انواع شرك به حساب مى آيد.

هم چنين اعتقاد به قدرت و تأثير انسان هاى از دنيا رفته در قالب نفرين و يا دعا نيز شرك نمى باشد, زيرا انسان بعد از مرگ به صورت جماد نيست, بلكه روح و روان او در برزخ اين عالم فعال و اثرگذار است.

كسانى كه به بهانه شفادهنده بودن خدا و به نقل قرآن: (واذا مَرِضتُ فَهُو يَشفين23) از مراجعه به پزشك خوددارى مى كنند و بيمارى آنان شديد مى شود, گمان نكنند راه توحيد را در پيش كشيده اند, بلكه بدانند اين امر خود يك نوع شرك به شمار مى رود, مضافاً اين كه اعتقاد وهابيون جنبه ضد انسانى دارد, چرا كه انسانى را كه خداوند برتر از فرشتگان شمرده و خليفة الله و مسجود ملائكه قرار داده است, در حد يك حيوان بيابانى تنزّل داده اند. بى دليل نيست كه پيامبر مى فرمايد: راه يابى شرك در انديشه و عقايد, چنان آهسته و بى سر و صدا است كه راه رفتن مورچه سياه در شب تاريك بر سنگ سخت.24

اگر اتخاذ وسيله به امر و اذن خدا باشد نه تنها شرك نيست, بلكه عين توحيد است. خدا در قرآن مى فرمايد: (يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيله و جاهدوا فى سبيله لعلكم تفلحون).25 اين كه شفاعت از غير خدا نفى شده, در صورتى است كه انسان به شفيع مستقلى پناه بياورد. قرآن مى فرمايد: (يومئذ لاتنفعُ الشفاعةُ الا من اذن له الرحمن و رَضى له قولاً;26 در روز قيامت, شفاعت احدى براى كسى سودى ندارد, مگر شفاعت كسى كه مأذون از ناحيه خدا باشد و به گفته او و شفاعت او راضى باشد.)

سجده ملائكه بر آدم ابوالبشر به فرمان حق, توحيد است و تمرد شيطان از سجده كردن, يك نوع شرك پليد و بزرگ محسوب مى شود. اگر كسى قدرتى را هم طراز و در عرض خدا و موجودى را مستقل در تأثير هم چون ذات پاك او بداند, بى گمان گرفتار شك و بت پرستى است, ولى اگر تأثيرش به اذن و فرمان او باشد و خود هم موجودى وابسته به حق تعالى محسوب گردد, نه تنها شرك نيست, بلكه تأكيد مجددى است بر توحيد و تجلى قدرت الهى.

پى نوشت ها:

1ـ بحارالانوار, ج2, ص94 .

2ـ يوسف(12) آيه 100.

3ـ تفسير آلاء الرحمن, ص57.

4 ـ منهج الرشاد, ص24.

5 ـ البيان, ص53.

6ـ نحل(16) آيه 36.

7ـ فرقان(45) آيه 23.

8ـ برداشت از: تفسير الميزان, ج10, ص274ـ286.

9ـ ص(38) آيه 82.

10ـ اعراف(7) آيه 127.

11ـ زمر(39) آيه 2.

12ـ همان, آيه 3.

13ـ همان.

14ـ نجم(53) آيه 49.

15ـ بنيان گذار اين نوع بت پرستى, يوذاسف بود كه در زمان طهمورث, پادشاه ايران ظهور نمود و مردم را به مذهب صابئى دعوت كرد; تفسير الميزان, ج10, ص427.

16ـ برداشت از: تفسير الميزان, ج10, ص428ـ429..

17ـ همان, ص432ـ433.

18ـ آل عمران(3) آيه 64.

19ـ برداشت از: تفسير الميزان, ج13, ص224.

20ـ اسراء(17) آيه 110.

21ـ انبياء(21) آيه 26 و27.

22ـ همان, آيه 67.

23ـ شعراء(26) آيه 80.

24ـ جهان بينى توحيدى, ص114ـ 118.

25ـ مائده(5) آيه 35.

26ـ طه(20) آيه 109.